

چند فایده لغوی از دیوان کاتبی نیشابوری

محمد شادروی منش* / سارا غفاری چراتی**

چکیده

شمس‌الدین محمد بن عبدالله کاتبی نیشابوری تُرشیزی، شاعر و خطاط عهد تیموری است که تذکره‌نویسان و تاریخ‌نویسان ادبیات، او را در شاعری و ابداع معانی ستوده‌اند. سال توگلد او در تذکره‌ها ذکر نشده است. همین قدر می‌دانیم که در نیمه دوم قرن هشتم در روستای طُرق (راوش) تُرشیز نیشابور به دنیا آمده است. از اشاراتی که در دیوان وی هست، دانسته می‌شود که در نیمه دوم قرن هشتم و اوایل قرن نهم که تیمور زنده بود، کاتبی شاعری کامل بوده است. او در نیشابور از سیمی نیشابوری که ادیبی ذوفنون بود، تعلیم ادب و خط‌گرفت، خوشنویس شد و بدین جهت تخلص کاتبی را برگزید. کلیات آثار وی مشتمل است بر حدود ده‌هزار بیت شامل قصیده‌ها، ترکیب‌بندها، ترجیع‌بندها، مسمط‌ها، قطعه‌ها، رباعی‌ها، معماها و مثنوی‌های خمسه که تاکنون از دیوان او بخش غزلیات و از مثنوی‌های او تنها مثنوی مجمع‌البحرین و اخیراً محب و محبوب (سی‌نامه) چاپ شده است. کاتبی با بهره‌مندی از قالب‌های متنوع و مضامین خوب و توجه خاص به صنایع شعری و آوردن لغات و ترکیبات تازه توفیق یافته است که سهمی در غنای زبان فارسی داشته باشد. وی در قصیده‌سرایی به خاقانی و در مثنوی‌سرایی به نظامی نظر دارد و در مجموع، شاعری دشوارگو و زبان‌آور است. توجه فراوان به واژگان و لغات کمتر آشنا برای کشف و درج معانی تازه و دشواریاب و به کارگیری انواع آرایه، التزام به استفاده از جناس در بیشتر ابیات، تکرار، واج‌آرایی و بهره‌گیری از کنایات و استعاره‌های پیچیده، تقلید و پاسخ‌گویی شعر شاعران گذشته، از ویژگی‌های عمده آثار اوست. آثار او مخزنی از لغات و تعبیر و ترکیبات کهن و مهم زبان فارسی است. در این مقاله پس از معرفی شاعر و آثارش، برخی از فواید لغوی اشعار او نمونه‌وار براساس شواهد و ابیاتی از متن دیوان

در دو گروه معرفی و با پژوهش در متون دیگر بررسی شده است. نخست، آن‌ها که تا پیش از این در فرهنگ‌ها نیامده‌اند یا اگر در فرهنگ‌ها آمده‌اند، فاقد شاهد هستند یا تنها شاهدشان از شعر کاتبی است. دوم، مواردی که ابیات و شواهد دیوان کاتبی، آن‌ها را تبیین، تقویت و توجیه می‌کند.

کلیدواژه: کاتبی نیشابوری، کاتبی ترشیزی، شعر فارسی قرن نهم، فواید لغوی.

۱. مقدمه

مولانا شمس‌الدین محمد بن عبدالله کاتبی نیشابوری ترشیزی (م ۸۳۹) شاعر و خطاط عهد تیموری (۹۰۷-۷۸۲ ق) است که به قول رضاقلی‌خان هدایت، «از بی‌نظیران زمان خود بود و به هر نوع شعر که میل کرد، او را معانی غریبه روی نمود به تخصیص در قصاید، بلکه اختراعات کرد... از عصر او تا امروز در همه اسلوب شعر کسی به او غالب محض نیست» (هدایت، ۱۳۸۵: ۱۰-۱۱).

سال تولد کاتبی در تذکره‌ها ذکر نشده است. روزگار تولد او «وحشت‌ناک‌ترین دوران تاریخ ایران از حیث قتل‌عام‌ها، کشتارها و ویرانی‌های پیاپی» (صفا، ۱۳۸۹: ۴۹/۳) بوده است؛ دوره استیلای امیر تیمور که هرج و مرج عجیبی بر اثر قیام مدعیان سلطنت و کشمکش‌های دائمی آن‌ها پیش آمده و اوضاع را آشفته و مردم را پریشان کرده بود (همان: ۸۶-۸۷) و یورش‌هایی که هجوم هولناک چنگیز در تاریخ ایران را تجدید کرده، طی کشتارهای فجیع و غارت‌های مهیب او فرهنگ و تمدن ایران، زیان بسیار دیده بود (زرین‌کوب، ۱۳۸۵: ۳۷۸). کاتبی در چنین روزگاری (نیمه دوم قرن هشتم) در روستای طُرق (راوش) ترشیز نیشابور به دنیا آمد. از قصیده‌ای در ۳۸ بیت که در مدح تیمور (م ۹۰۷) سروده است، می‌توان دریافت کاتبی در نیمه دوم قرن هشتم و اوایل قرن نهم که تیمور زنده بود، شاعری کامل بوده است:

خسروا بخت بلندت تا ابد بیسدار باد خاک راحت سرمه چشم اولی‌الابصار باد
آبروی ملک و ملت میر تیمور گورکان ای که بحرین دو دست دایما دُربار باد
(کاتبی نیشابوری، ۸۵۹، نسخه ۳۸۶۳، گک ۲۵، پ)

کاتبی در نیشابور از مولانا سیمی نیشابوری «که مردی مستعد و ذوالفنون بود و به مکتب‌داری و ادیبی مشغول بودی و به شش قلم خط نوشتی و در علم کتابت، هنر، شعر و معمّا در روزگار خود نظیر نداشت و رنگ آمیزی کاغذ و سیاهی انداختن و افشان و تذهیب حق او بوده و در این علوم رسایل دارد» (دولت‌شاه سمرقندی، ۱۳۸۲: ۳۱۱-۳۱۰)، تعلیم خط گرفت، خوشنویس شد و از این رو تخلص کاتبی را برگزید و به استادی و مهارت تمام رسید.

تذکره‌نویسان گفته‌اند که کاتبی به سبب پیشرفت سریعی که در خط و شعر داشت، مورد حسادت استاد خود واقع شد و «مولانا کاتبی به فراست، آن گرانی را دریافت و قصد دارالسلطنه هرات نمود» (همان: ۲۸۹)؛ اما ذبیح‌الله صفا می‌گوید: «حقیقت آن گماهی بر ما روشن نیست؛ فقط این نکته مسلم است که میان‌شان کار به نثار کشید و کاتبی سیمی را به دزدیدن اشعار خود متهم کرد» (صفا، ۱۳۸۹: ۲۳۴/۴) و این ابیات را در هجو استادش، سیمی سروده است:

میان شهر نیشابور سیمی
چو اشعار لطیف کاتبی دید
به مشهد رفت و بر نام خودش بست
نمک خورد و نمکدان را بدزدید
(کاتبی، ۸۶۵، نسخه ۵۷۴، گک ۱۵۸، ر)

این قطعه که هجو استاد از سوی شاگرد است، نکته‌ای خلاف رسم معمول در خود دارد؛ زیرا معهود آن است که شاگرد نمک تعلیم استاد را می‌خورد و گوینده در اینجا مدعی است که سیمی از شعر وی بهره‌مند بوده است.

در هفت اقلیم آمده است: «مولانا کاتبی از اکمل شعراست تا کاتب قضا و قاسم قدر، قابلیت اشخاص و انواع قسم هر نوع و شخص را معین نموده، نوع وافی و قسم شافی آنچه در آن عصر نصیب آن قدوه افضال گشته، دیگری را نبود. آورده‌اند که او حال در ملازمت بایسنغر میرزا بن شاهرخ میرزا به سر می‌برد... معاندان حسد برده، کار به سخریت و استهزا کشیده و مولانا استعفا از خدمت جسته، سفر شروان اختیار نمود» (امین احمد رازی، ۱۳۴۰: ۲۵۹/۲-۲۶۰). در شروان به ابراهیم شاه شیروانی منتسب شد.

بعد از آن پیش اسکندر بن قرایوسف ترکمانی رفت (شبلی نعمانی، ۱۳۷۵: ۱۸۹۰/۳) و چون اسکندر بن قرایوسف ترکمان به او توجه کافی نکرد، روی به اصفهان نهاد و به خواجه صابن‌الدین علی بن محمد ترکه پیوست و در تصوف و عرفان از خدمت او بهره‌ها برد. در اوضاع آشفته و بی‌ثبات عهد تیموری، کاتبی به دنبال امنیتی که برای شاعر لازم است، عمرش را همواره در سفر و یافتن جایگاهی آرام جهت بروز و ظهور استعداد شعر، خط و هنر سپری کرد. به جایگاه‌های متزلزل راضی نشد و در حالی که شعرش در نهایت کمال بود، در تنهایی، گمنامی، فقر و بیماری روزگار گذراند، تا آنجا که گاه برای داشتن اسبی جهت سفر و گاه و جوی برای آن، در قصیده‌اش نالید.

در تذکره‌الشعرا آمده است: «لطایف و اشعار مولانا کاتبی زیاده از آن است که این تذکره تحمل آن تواند کرد و در مناقب و مدایح قصاید غرا دارد... و در شهر استرآباد اقامت نمود. بزرگان و حکام آن دیار بدو خوش بودند و در هنگام فراغت و انزوا به جواب خمسه شیخ نظامی مشغول بوده، چنانچه مشهور است که اکثر کتاب مخزن‌الاسرار را جواب گفته بر وجهی که پسندیده اکابر است؛ اما به روزگار فضل و اکتساب، گردون ستمکار قصد ودیعت حیات او نمود و در وبای عام که در اطراف ممالک در شهور سنه ۸۳۹ واقع بود، آن فاضل غریب مظلوم در استرآباد دعوت حق را لَبیک اجابت گفت و از این بیشه پراندیشه جهان رمید و به مرغزار فرح‌بخش جنان رسید... مرقد منور مولانا کاتبی در خطه استرآباد است در بیرون مزار متبرک امامزاده معصوم که موسوم است به نه‌گوران» (دولت‌شاه سمرقندی، ۱۳۸۲: ۳۸۹-۳۹۰).

کاتبی درباره بیماری فراگیر وبا در آن سامان، این قطعه را سرود:

ز آتش قهر وبا گردید ناگهان خراب استرآبادی که خاکش بود خوش‌بو تر ز مشک

۱. با تحقیقی که انجام شد، معلوم گردید آن بخش از گورستان برای ساخت بزرگراه تخریب شد و قبرها به زیر خیابان رفت.

و اندر او از پیر و برنا هیچ تن باقی نماند

آتش اندر بیشه چون افتد، نه تر ماند نه خشک

(کاتبی، ۸۶۵، نسخه ۵۷۴، گک ۱۹۵، ر) ^۱

کلیات آثار کاتبی مشتمل است بر حدود ده هزار بیت شامل قصیده‌ها، ترکیب‌بندها، ترجیع‌بندها، مسمط‌ها، قطعه‌ها، رباعی‌ها، معماها و مثنوی‌های خمسه: گلشن ابرار، ده‌نامه (ده باب یا تجنیسات)، سی‌نامه (محب و محبوب)، دلربای و مجمع‌البحرین (ناظر و منظور) که تاکنون بخش عمده آن‌ها به چاپ نرسیده است (رک: مقدمه مجمع‌البحرین، ۱۳۸۴: ۱۷۹-۱۸۲) از آثار وی آنچه تاکنون زینت طبع یافته، بدین قرار است:

۱. **غزلیات کاتبی**، تصحیح تقی وحیدیان کامیار با همکاری سعید خومحمدی و مجتبی جوادی‌نیا که در انتشارات بنیاد پژوهش‌های اسلامی در سال ۱۳۸۲ چاپ شده است. ^۲

از پنج مثنوی کاتبی که خمسه نام دارد، تاکنون دو مثنوی به چاپ رسیده است:

۲. **مجمع‌البحرین**، تصحیح بهروز ایمانی در مجموعه گنجینه بهارستان در سال ۱۳۸۴ به چاپ رسید.

۳. منظومه **محب و محبوب** یا سی‌نامه را منوچهر بختیاری به‌عنوان رساله کارشناسی ارشد در دانشگاه پیام نور (۱۳۸۸) تصحیح کرد و به چاپ رساند.

اما قصاید کاتبی که نشان‌دهنده توانایی و قدرت قریحه وی در شاعری است و رباعیات و معنیات او تاکنون به چاپ نرسیده است.

۱. نیز رک: حیدری یساوولی، علی (۱۳۸۸)؛ «کاتبی ترشیزی؛ زندگی و شعر او»، فصل‌نامه انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، شماره ۳۹، صص ۱۱۵-۱۴۸. برای اطلاعات بیشتر رک: نفیسی، ۱۳۶۳، ۲۹۸/۱؛ یارشاطر، ۱۳۸۳: ۴۰، ۸۹ و ۱۲۲-۱۲۳.

۲. مهدی نمازی در مقاله‌ای با عنوان «در حواشی دیوان کاتبی نیشابوری»، در گزارش میراث (آذر و اسفند ۱۳۹۱)، به نقد و بررسی این تصحیح پرداخته است. غزلیات کاتبی را بار دیگر بهرام بشیری (در دانشگاه آزاد تبریز) به‌عنوان رساله دکتری تصحیح کرده است.

۱-۱. پیشینه پژوهش

اگرچه درباره فواید لغوی آثار شاعران و نویسندگان پژوهش‌های بسیاری صورت گرفته است، بررسی‌ها تاکنون نشان‌دهنده پژوهشی مشابه این مقاله درباره کاتبی نیست.

۲. بحث و بررسی

کاتبی در دوره‌ای می‌زیست که به گفته احسان یارشاطر، «کمال استادی شعرا در حسن تقلید از شعرای پیشین است» (۱۳۸۳: ۱۰۳). رویکرد بسیاری از گویندگان این عصر به نظیره‌گویی و اقتدا به متقدمان در این دوره، از همین امر مایه می‌گیرد؛ از این رو، آثار او نیز از اقتدا، تقلید، استقبال، جواب و نظیره‌گویی برکنار نمانده است. با این حال، از آنجا که ویژگی زبان شاعرانی چون نظامی، خاقانی و کمال اسماعیل که اغلب منظور و مقتدای او بودند، از ابداع و نوآوری و ساخت لغات و ترکیب‌های لغوی مایه داشت، همین ویژگی در سروده‌های کاتبی نیز بروز و ظهور یافته است. براساس همین عنایت به شاعران متقدم است که شعر او کوشش موفقیت‌آمیزی در دشوارگویی و پیچیده‌سرایی دارد و از مقتدایان خود چند گام پیش‌تر می‌نهد. نباید از یاد برد که او در دوره رونق معما و معماسازی در تاریخ ادب فارسی می‌زیست و همین ذهن آزموده و مأنوس با معما، او را در مقامی می‌دارد که در سروده‌های دیگرش به‌ویژه قصاید نیز با درج نکته‌ها و مفاهیم دیرپاب و دانسته‌های علوم عصر، زبانی معماگونه برگزیند. «دست‌کاری در حرکت خطی سخن و جابه‌جایی اجزای جمله» (فتوحی، ۱۳۹۷: ۲۷۵) نیز گاه شگرد زبانی عامی است که کاتبی از آن بهره می‌گیرد.

در نظر کلی به آثار کاتبی، می‌توان گفت وی از شاعران دشوارگو و لفاظ‌دوره تیموری است. به دلیل تأکید و توجه فراوان وی به لغات دشوار برای کشف و درج معانی دیرپاب و تازه و به‌کارگیری انواع آرایه و توجه بسیار به موسیقی بیرونی و درونی شعر، التزام به استفاده از جناس در بیشتر ابیات، تکرار، واج‌آرایی و بهره‌گیری از کنایات و استعاره‌های پیچیده، تقلید و پاسخ‌گویی و استقبال شعر شاعران گذشته،

به‌ویژه خاقانی در قصاید و نظیره‌گویی آثار نظامی در مثنوی، که رویکرد بسیاری از شاعران روزگار او بود، به قول یارشاطر، دیوانش مخزنی از لغات و تعابیر و ترکیبات کهن و مهم زبان فارسی شده است. به نظر می‌رسد بررسی عناصر لغوی آثار کاتبی، مدخل‌های تازه‌ای به فرهنگ‌های فارسی خواهد افزود و در تکمیل و متمیم مدخل‌های موجود فرهنگ‌ها تأثیری شایسته خواهد داشت. همچنین می‌توان امید داشت در فهم برخی دشواری‌های متون گذشته راه‌گشا باشد. در این مقاله، لغات، ترکیبات، تعبیرات و مثل‌هایی برپایه شواهد و ابیاتی از اشعار کاتبی، تا آنجا که مجال چنین نوشتاری است، نمونه‌وار معرفی و بررسی خواهد شد. این عناصر لغوی عمدتاً دو گونه‌اند:

۱. آن‌ها که تا پیش از این در فرهنگ‌ها نیامده‌اند و به تعبیری، از فرهنگ‌ها فوت شده یا اگر در فرهنگ‌ها و لغت‌نامه‌ها ذکر شده‌اند، تنها شاهدشان ابیات کاتبی است؛
۲. آن‌ها که ابیات و شواهد دیوان کاتبی آن‌ها را تقویت، توجیه و تبیین می‌کند.

اتاقه

«اتاقه» (که صورت نوشتاری «اتاغه» نیز دارد) واژه‌ای ترکی است، به معنای تاجی که از پره‌های رنگین برخی پرندگان ساخته می‌شده و بزرگان بر کلاه می‌نهادند (لغت‌نامه دهخدا، ذیل اتاقه؛ رک: صادقی، ذیل اتاقه؛ انوری ذیل اتاقه). زمان ورود این واژه به زبان فارسی و همچنین زمان ساخت این اسباب‌فخر و بزرگی در محدوده ایران کهن نامعلوم است؛ ولی این بیت کاتبی، سابقه کاربرد آن را به سده نهم بازمی‌گرداند:

دو ترکی سر و جان بال نقش (؟) نیکو نیست
شهان اتاقه نسازند از پر زنبور
(کاتبی، ۸۵۹، نسخه ۳۸۶۳، گک ۹۸، ر)

۱. دولتشاه در این باره می‌گوید: «معانی غریبه صید دام او شده و توسن تند نکته‌دانی، طبع شریف او را رام گردید» (دولتشاه سمرقندی، ۱۳۸۲: ۲۸۸). امیر علی شیر نوایی نیز می‌گوید: «کاتبی از بی‌ظنیران زمان خود بود به هر نوع شعر که میل کرد او را معانی غریبه روی نمود، به تخصیص در قصاید، بلکه اختراعات کرد» (امیر علی شیر نوایی، ۱۳۶۳: ۱۰). نثاری در تذکره مذكر/حجاب می‌گوید: مولانا کاتبی ۴۰۰ معانی خاص دارد که زاده طبع اوست (نثاری، ۱۳۸۸: ۱۱۳).

بعد از این، کاربرد اتاقه در متون دوره تیموری و صفوی افزایش می‌یابد. شواهد زیر، این سیر تاریخی را بهتر نشان می‌دهد:

«روزی سلطان چهارقب کمخای سمرقندی بر تخت صندلی به نوروزی نشست... چتر علم دستار طلادوزی در سر داشت و همای اتاقه بر همایون برد گسترانید» (نظام قاری، ۱۳۶۲: ۲۵۳).

بنگر به اتاقه کوچویضه دستار به زیر شهپر آورد
(همان: ۴۱۶)

آب او از فواره جوش زنان چون اتاقه به فرق سیم تنان
برکله‌شان اتاقه‌های سفید کرده جاروب روضه خورشید
بر سرش با اتاقه زلف عقار نام الله بین نموده نگار
عالم آرا اتاقه‌ها بر دست داده بازار آفتاب شکست
(عبدی‌بیک، ۱۳۵۸: ۵۹، ۶۹، ۸۱، ۸۷)

«درویش دهکی... حسب‌الأمر به خدمت... پادشاه رسید... در بدیهه جهت جوان پروانه‌چی که در خدمت پادشاه حاضر بود و اتاقه بر سر داشت، گفت:

بلای کاکل او بس نبود بر جانم اتاقه نیز به سر می‌کند پریشانم
(سام میرزا صفوی، ۱۳۸۹: ۱۸۶)

نی رغبت بالین و نه بستر دارم تلواسه خوابگاه دیگر دارم
چون مرغ حزین سر به ته پر دارم این است اتاقه‌ای که بر سر دارم
اگر به سر نزنند چون اتاقه فرمانش چو طیر بی پر سستی کند به ره تقدیر
(طالب آملی، ۱۳۸۷: ۹۷۰، ۱۰۰۸)

نمونه‌های زیر به نقل از لغت‌نامه دهخدا آمده است:

اتاقه سرکشان را از سر افتد چو بلبل از درخت گل در افتد (زلالی)
از دود جگر به عرش تازم صد آه اتاقه‌دار تاروز (طالب آملی)

چون کج نهم به فرق خرد افسر بیان از مدح شه اتاقه زخم بر سر زبان (طالب آملی)
شعوری گوید اصل این لغت در جغتایی اتاغه است و تبدیل غ به ق در این زبان
رایج است:

یکی کوه آهن از آن هر هزبر اتاغه سر کوه را لخت ابر
اتاغه فتاده یلان را ز فرق چو مرغان بسمل به خون گشته غرق
(هر دو بیت از هاتفی)

بادزن / بادزن کاغذی

ترکیب «بادزن کاغذی» که کاتبی آن را در شعرش آورده، ابزاری بوده است که بخش اصلی آن از جنس کاغذ بوده و همان است که امروزه به دو شکل «بادزن» و نیز «مگس پران» گفته می‌شود و معادل دیگر آن «مروحه» است. این ابزارگاه با استفاده از اشیای گران‌بهایی چون چوب آبنوس و عاج فیل در دسته و ابریشم و کاغذ در بدنه، مخصوص بزرگان و متمولان ساخته می‌شده است. لفظ «بادزن» در منابع قدیم فارسی، از سده پنجم بدین سو شواهدی دارد؛ از جمله در *المرقاه* در ترجمه «المروحه» (ص ۷۷) و در *الاسمی فی الاسماء* در ترجمه «المروحه» و «المروح» (ص ۳۳۶) و در مقدمه *الادب زمخشری* علاوه «بادزن»، معادل «بادکنده» و «بادویزن» را هم برای آن ذکر کرده است (ص ۲۲۱)؛ اما ظاهراً کهن‌ترین شاهدهی که ترکیب «بادزن کاغذی» را دارد، این بیت کاتبی است:

تا بود بادزن کاغذی احکامت با فراق از مگس فسق بود شگر شرع
(کاتبی، ۸۵۹، گک ۲۹پ)

برخی شواهد کهن از جمله بیت دیگری از کاتبی نشان می‌دهند بادزن را از جنس پر (مانند پرتاووس) و برگ نخیل نیز می‌ساخته‌اند:
برگ خرمایم که از من بادزن سازند خلق باد سردم در لب است و ریزریز اجزای من

در تموزم برگ بیدی نه ولیک از روی قدر
بادزن شد شاخ طویلی از پی گرمای من
(خاقانی، ۱۳۶۸: ۳۳۲)

سزد که از پر طاووس بادزن سازد
هر آن مگس که چو تو شگرش به دست افتد
(سیف فرغانی، ۱۳۶۴: ۸۳)
طاووس روز شهپر خود ساخت بادزن
شب چون مگس رمید ز شگرستان صبح
(کاتبی، ۸۵۹ گک ۷۳، پ)

براساس بیت نخست نقل شده از کاتبی، می توان دانست در حدود خراسان و ماوراءالنهر، این ابزار از جنس کاغذ نیز ساخته می شده و کاربرد آن، علاوه بر باد زدن جهت خنک کردن، دور کردن مگس هم بوده است.

بعد از دیوان کاتبی، در چین نامه توضیح مفیدی درباره بادزن کاغذی آمده که نشان دهنده چگونگی ساخت و کاربرد آن در چین است: «دسته بادزن را از اقسام چیزها می سازند؛ مثلاً از نی و چوب و دندان فیل و آبنوس و اصل بادزن را از کاغذ و ابریشم و با گیاه های خوشبو درست می کنند که بر دسته نصب می نمایند و بادزن مردم اکابر و امرا از کاغذ سفید و زرافشان است. هرگاه خواهند آن ها را می پیچند و هرگاه خواهند وا می کنند و در آن ها اکثر اشعار و نکات سخن ها می نگارند و نیز متعارف است که به طریق سوغات و هدیه برای یکدیگر بادزن می فرستند و این نشان دوستی و اخلاص است پیش ایشان» (ریچی، ۱۳۸۷: ۱۹).

بالشچه

واژه «بالشچه» چنان که پیداست، در معنای بالش کوچکی است که آن را برای زیر سر نهادن، تکیه کردن و زیر زین نهادن هنگام سواری به کار می برده اند. شاهی از این واژه جز در دیوان کاتبی دیده نشد. در دیوان کاتبی دو بار آمده است:

بالشچه را به واسطه دیر مردنش
همچون صدف سفید شده چشم انتظار

زوزین به تنگ و چوب حنا هم رکاب حبس زو تنگ در شکنجه و بالشچه زیر بار
(کاتبی، ۸۵۹، گک ۱۰۲، ر)

بزقدم

ترکیب «بزقدم» تا پیش از سده هشتم در متون دیده نشده است. آنچه شفیع کدکنی با عنوان «مکتوب از زبان قلندران» از نسخه‌ای از جنگ شماره ۴۸۷ کتابخانه لالاسماعیل، مورخ ۷۴۱-۷۴۲ نقل می‌کند، با وجود مبهماتی که خاص این گونه مکتوب‌هاست، مؤید معنایی است که شواهد ما دارد: «دیگر معلوم آن نر عالم باشد که آن بز بزقدم تریل زله بند منهل شمس مکرانی که چندین گاه با او ورداشت کردم و سر ریشش تراشیدم و زخم قطب عالم بر وجودش زد و تکیه و جرسدانش بخشیدم، آن نامرد با فخر مراغی لسان راند» (قلندریه در تاریخ، ۱۳۸۷: ۳۷۱-۳۷۲؛ نیز رک: واژه‌نامه قلندریه در همین کتاب، ص ۴۹۴).

در سده نهم در دیوان کاتبی و شاعر معاصر او، بدر شروانی، این اصطلاح در معنای ترسو، ناتوان و حقیر به کار رفته است:

هر سال بند خصم تو زان می‌شود زیاد کان سست سخت بزقدم آمد چو شاخ دنگ
(کاتبی، ۸۵۹، گک ۴۰، ر)

ای خواجه که محض عدمت می‌خوانم بر ملک صفا بی‌کرم می‌خوانم
امروز به من بزی قدم فرمودی فردا همه جا بزقدمت می‌خوانم
(بدر شروانی، ۱۹۸۵: ۶۷۵)

شاهد بعدی این ترکیب در سده یازدهم، در دیوان فوقی یزدی دیده می‌شود:
منم باز و این زاغ‌طبعان چو عصفور منم شیر و این بزقدم‌ها ثعلب

(فوقی یزدی به نقل از لغت‌نامه دهخدا)

آنچه مؤلف آندراج درباره بزقدم آورده است که «ظاهر آن است که کنایه از مبارک‌قدم باشد، به حکم الشاه برکه»، به نظر می‌رسد اساس استواری ندارد؛ زیرا

گذشته از آنکه شاهدی بر این معنی اقامه نکرده است، شاه به معنی گوسفند است، نه بز.

احتمالاً ترکیب امروزی «بُزْدِل»، مرتبط با همین تعبیر باشد.

تابع

واژه «تابع»، صورت معرّب کلمه «تابگ» یا «تابه» است و آن ظرفی است که امروزه با نام «تابه» و «ماهی تابه» شناخته می‌شود. تابه معرّب آن طابق است: و أما الّذی یخبز فی الطّابق او یدفن فی الجمز... در عربی طاجن نیز گفته می‌شود: تابه روغن جوشی (دهار)، تابه‌ای که چیزی بر آن بریان کنند (غیاث‌الدین رامپوری از شرح نصاب، به نقل از دهخدا).

به نظر می‌رسد واژه «تابع» در متون فارسی دیگر دیده نشده و این بیت کاتبی، گویا تنها شاهد آن است:

و گر به دوزخیان ذره‌ای ز مهر تو تابد کنند رقص در آتش چو دانه بر سر تابق
(کاتبی، ۸۵۹ گک ۴، ر)

جلد زرکار

لغت زرکار از قرن پنجم به بعد شواهدی دارد که گاه اشاره به کاربرد زر است در نقوش فلزی (ناصرخسرو، ص ۱۳۱) و گاه کاربرد رشته‌های زرین در بافت دیبا و پارچه‌های گران‌بهاست (فخرالدین گرگانی، ص ۵۶). اما آنجا که به کاربرد آن در کتاب‌آرایی اشاره دارد، معادل همان است که امروز در نگارگری، تذهیب خوانده می‌شود. در مقلّمه الأدب زمخشری آمده است: «أذهب المصحف: زرگری کرد مصحف را، زرکاری کرد او را، زراندودش» (زمخشری، ۱۳۸۶: ۱۹۰). در تحفه‌العراقین نیز آمده است:

پس کرده بدان زر نوآیین زرکاری بر صحیفه دین
(خاقانی، ۱۳۶۸: ۱۱۴)

اصطلاح «جلد زرکار» چندان در متون به کار نرفته است. کهن‌ترین متنی که اصطلاح «جلد زرکار» در آن دیده شده، *دیوان خواجوی کرمانی* است و بعد از آن، این اصطلاح در *دیوان کاتبی* دیده می‌شود:

نُه جلد لاژوردی زرکار و تیر پیر این دفتر محاسبه‌ات و آن دبیر باد
(خواجوی کرمانی، ۱۳۳۶: ۱۴۴)

منشی دیوان حکمت مصحف اضداد را جلد زرکار از ادیم چرخ اخضر ساخته
(کاتبی، ۸۵۹، گک ۳، ر)

با توجه به هر دو شاهد، می‌توان گفت هر چند این نام کاربرد داشته، ولی مشخص نیست به چه نوع جلدی «جلد زرکار» گفته می‌شده و میزان و چگونگی کاربرد زر در آن‌ها چگونه بوده است.

در هر انگشت صد هنر داشتن

قدمت مثل مشهور «از هر انگشت صد هنر باریدن» به سده هشتم هجری و کتاب *کلیات و جزئیات ضیاء نخشی* بازمی‌گردد. البته صورت این مثل، کمی متفاوت ذکر شده است:

ای مردمان چیست که بازو ندارد؟ اگر زور است همه او دارد، اگر قوت است همه او راست و او صاحب مرافق است. بر همه دست دارد و انگشت‌نماست از ناخن تا ناخن همه هنر است (نخشی، ۱۳۸۸: ۲۳۵).

اما از سده نهم هجری ناگهان بسامد کاربرد این مثل بالا می‌رود و در متون فارسی چنان جا می‌افتد که تا امروز همچنان کاربردش ادامه دارد.
نخستین شاهد این سده از کاتبی است:

هنر سخاست، دگر جمله دست‌افزارند اگر تو را به انگشت خویش صد هنر است
(کاتبی، ۸۵۹، گک ۱۱، پ)

پس از آن به ترتیب تا دوران صفوی چند شاهد دیگر وجود دارد:

- هاتفی خرجردی (سده نهم هجری):

بُود مرد هنرور را هر انگشت کلیدی بهر قفل رزق در مشت

(هاتفی، ۱۹۷۷: ۷۶)

- عبدالرحمان جامی (سده نهم هجری):

به دست آورد استادی هنرکیش به هر انگشت دستش صد هنریش

(جامی، ۱۳۹۱: ۱۲۵/۲)

- عبدی بیک شیرازی (سده دهم هجری):

شوخی نامی به زهد پرده درست در هر انگشت او دو صد هنرست

(عبدی بیک، ۱۳۵۸: ۷۵)

- محتشم کاشانی (سده دهم هجری):

که ساخته ست ده انگشت را معین دو دست که هر یک از هنری حاجتی کنند روا

(دیوان محتشم، ص ۲۷۶)

- وحشی بافقی (سده دهم هجری):

نه در دستش همین شقّ قمر بود به هر انگشت از اینش صد هنر بود

به کار خویش هر یک صد هنرمند به هر انگشت هر یک صد هنربند

(وحشی، ۱۳۴۷: ۵۰۰ و ۵۳۰)

- کلیم کاشانی (سده یازدهم هجری):

تفک بی خطای شاه جهان نقطه از روی حرف بردارد

راسترو، موشکاف و صیدافکن در یک انگشت صد هنر دارد

(کلیم، ۱۳۸۷: ۱۱۲)

دفتر توجیه

توجیه، برگرفته از وجه به معنای پول نقد رایج است و دفتر توجیه دفتری بوده که در آن، میزان دخل و خرج و صورت پرداخت‌ها، حقوق‌ها، برات‌ها و حواله‌جات را می‌نوشته‌اند.

در تعریف آن می‌توان به این مطلب از رساله فلکیه اشاره کرد:

طریقه این دفتر چنان باشد که در دیوان اعلی هر قضیه‌ای که واقع شود، مانند مرسومات و عمارات و مصالح بیوت و گرک‌یراق و هر خرجی که به دیوان متعلق است، البته اصل وجه محتاج است به توجیهی و آن توجیه آن باشد که از جایی اصل وجه را وزیر معین کردند و نویسنده به اشارت وزیر تعیین وجه را بنویسد (عبدالله کیا، ۱۳۳۱: ۱۱۲-۱۱۱).

کهن‌ترین منبعی که ذکر این دفتر در آن آمده، این بیت در دیوان انوری است:

قَدَرِ چو دفتر توجیه رزق‌ها شکند محررانِ فلک را کف تو قانون باد

(انوری، ۱۳۴۰: ۱۱۲/۱)

در برخی متن‌ها که موضوع اصطلاحات دیوانی را دارند یا اصطلاحات دیوانی در آن‌ها به کار رفته است، این ترکیب به صورت «دفتر توجیهات» نیز آمده است (رک: شمس‌الدین آملی، ۳۶۳/۱).

کلمه «توجیه‌نویس» نیز به معنی آن که حواله برات دیوانی می‌نویسد در فرهنگ‌ها آمده است.

تصویری که در شعر کاتبی از دفتر توجیه ساخته شده، شکل ظاهر آن است که دفتری بوده که با ریسمان بسته می‌شده است:

گشاده دفتر توجیه اصل عین‌المال که بسته بود بدان سبز ریسمان نرگس

(کاتبی، ۸۵۹، گک ۳۶)

مایل هروی در کتاب آرایبی در تملن اسلامی، با اشاره به بیتی از محسن تأثیر، اصطلاح «ریسمان دفتر» را چنین توضیح می‌دهد: رشته یا ریسمانی که جلد دفتر به آن می‌بسته‌اند و به هندی آن را «دوری» گویند. محسن تأثیر گوید:

هنروری که ز خود بر حساب می‌باشد کمند وحدت او ریسمان دفتر اوست

(مایل هروی، ص ۶۶۸)

اما ایرج افشار در توضیح ریسمان دفتر آورده است: «در شیرازه دفتر و دستک‌های حساب، رشته یا نخ کلفت، کمی بلندتر از آن، دوخته و آویخته می‌کردند که برای نشان گذاردن لای دفتر بود؛ مانند آنچه امروز در کتاب‌ها و تقویم‌ها مرسوم است.» (افشار، ۱۳۸۱، ص ۱۵۹).

شاهد محسن تأثیر - که آن را به کمند مانند کرده است - و شاهد کاتبی - که با بستن ارتباط دارد - مؤید تعریف نجیب مایل هروی به نظر می‌رسد. در ادوار بعد، از عصر حکومت صفوی تا قاجار، البته شواهد متعدد از این دفتر توجیه یا توجیحات در دست است.

طلای مورق

ترکیب «طلای مورق» از ترکیبات ابداعی کاتبی است؛ استفاده از طلا در کارگاه‌های نسخه‌پردازی و کتاب‌سازی سابقه‌ای کهن دارد؛ در این کارگاه‌ها گاهی طلا را به صورت ورقه‌های نازکی درمی‌آوردند و برای حل طلا و در جلدسازی، نگارگری، زرافشانی کاغذ و طلااندازی بین سطور، از این اوراق استفاده می‌کرده‌اند (مایل هروی، ۱۳۷۲: ۶۶۸-۶۶۹ و ۶۹۸). نام این ورقه نازک در متون و منابع به صورت «زرورق»، «ورق زر» و «ورق طلا» به کار رفته است. نمونه‌های کاربرد این موارد در متون به ترتیب قدمت عبارت‌اند از:

۱. در دیوان محسن تأثیر (ص ۷۳۷) «سرحساب» آمده است.

۲. البته با کاغذ زر متفاوت است که برات یا حواله‌ای بوده که در برابر ارائه آن به پروانچی یا خزانه‌دار، به میزان مندرج در نوشته آن، به دارنده کاغذ، زر و سکه طلا پرداخت می‌شده است. سعدی در گلستان می‌گوید: «ذکر جمیل سعدی که در افواه عوام افتاده است و صیت سخنش که در بسیط زمین رفته و قصب الجیب حدیثش را چون شکر می‌خورند و رقعۀ منشآتش را چون کاغذ زر می‌برند، بر کمال فضل و بلاغت او حمل نتوان کرد» (سعدی، ۱۳۶۹: ۵).

همچنین کمال‌الدین اسماعیل گوید:

- در عجایب المخلوقات آمده است: «در دار درختی است کدوها از آن پدید آید [...] چون بشکنند رطوبتی در آن بود [...] به رطوبت وی نقاشان زوروق دوسانند به غایتی لطیف بود» (طوسی، ۱۳۸۲: ۱۲).

- ابن بلخی ساخت زوروق را به حوزه اسطوره می‌برد و در ذکر احوال جمشید کیانی می‌گوید: «گرماوه به ابتدا او ساخت و زوروق که به نگارگری به کار برند، او فرمود» (ابن بلخی، ۱۳۷۴: ۳۲).

- خاقانی گفته است:

تا زوروقی زرین کم شد ز سر گلبن کوه از قصب مصری دستار همی پوشد

(خاقانی، ۱۳۶۸: ۵۰۰)

- مولانا در بیتی آورده است:

شده زر کوب و حق مانده، تنش چون زوروق مانده

جواهر بر طبق مانده، چو زر کوبی کروی

(مولوی، ۱۳۶۳: ۲۴۰/۵)

- جامی در سده نهم هجری گفته است:

وصف ضعف تن و رنگ رخ من خواست مژه ساخت از موی قلم و زوروق زر کاغذ

(جامی، ۱۳۷۸: ۴۶۴/۱)

و شواهد بعدی عبارت‌اند از:

به بخشش فرق کن نیک و بد شعر

بزرگ‌گ، سرور، از روی انعام

بلده آخر بهای کاغذ شعر

چوندهی کاغذ زر شاعران را

(دیوان، ص ۴۴۱)

اثیر اومانی در همین معنا در مذمت شعرا گفته است:

پس برنجی که مرا کاغذ زر نفرستاد

کاغذی پر کنی از حشو و فرستی به کسی

(اثیر اومانی، ۱۳۹۱: ۱۹۳)

سخن لعل تو خواهیم که در زر گیریم کاش سازند دگر از ورق زر کاغذ
(هلالی، ۱۳۳۷: ۷۹)

چون زوروق این جسم تنگ مایه زار تا حل نشود مشکل ما حل نشود
(لسانی شیرازی، ۱۳۹۱: ۱۲۲)

زرکوب من آن داد که بیداد دهد در ضعف چو ترک هستیم داد دهد

همچون ورق طلا به تحریک نفس درهم شکند مرا و برباد دهد
(لسانی؛ به نقل از مایل هروی، ۱۳۷۲: ۶۶۹)

- از نجیب کاشانی:

چون شبنم گلی که بر او تابد آفتاب عکست به چهره آینه را زوروق کند
(نجیب کاشانی، ۱۳۸۲: ۲۷۸)

یکی دیگر از نام‌هایی که بر این ورقه طلا نهاده شده، بنا بر این بیت کاتبی، «طلای مورق» است که تاکنون در متون دیگر دیده نشده است:

گهی به سیم کشی میوه‌خانه اغضان گهی به صحن چمن حل کنی طلای مورق
(کاتبی، ۸۵۹، گک ۴، ر)

قشقون

«قشقون»، «قوشقون» یا «قویشقون»، کلمه‌ای ترکی است و آن چرم یا دوالی است که در انتهای زین یا پالان می‌دوخته و وصل می‌کرده‌اند تا دم حیوان از بدنش فاصله داشته باشد و مانع از پیش آمدگی زین یا کج شدن آن شود. در فارسی به آن «دوال» و «پاردم» و به عربی «نفر» گویند (رک: لغت‌نامه دهخدا، ذیل دمچی و قشقون). در متون و منابع کهن تنها شاهی که برای این واژه می‌توان یافت، این بیت کاتبی است:

گاهی قطاس وار به گردن فتاده است گه در قفاست مانده چو قشقون خراب و خوار
(کاتبی، ۸۵۹، نسخه ۳۸۶۳، گک ۱۰۲، ر)

شاهد دیگری که از این واژه در منابع متأخر در دست داریم، در دیوان ادیب‌الممالک فراهانی است که در همان معنا به کار رفته است:

به یال ذوالجناح و گوش غضبا به تنگ دُلل و قشقون یعفور [متن: یعفور]
(ادیب‌الممالک، ۱۳۸۴: ۲۱۲)

قطاس

«قطاس» وسیله‌ای است که برای تزئین و آرایش به گردن اسب، سر درفش و رایت و زیر سرنیزه آویزان می‌کرده‌اند. جنس آن از موهای انتهایی دم گاوی به همین نام است که گویا موی دم این حیوان چنان به ابریشم شباهت دارد که آن را «گزگاو»، «قزگاو»، «غزگاو» (منهاج‌الدین، ۱۳۴۳: ۲۲۵/۱)، «قزگاو» و «قشقاو» (انوری، ۱۳۸۱: ۲۱۶/۱) نیز گفته‌اند. واژه گزگاو و صورت‌های دیگر آن چنان که اشاره شد، خیلی بیشتر و پیش‌تر از واژه قطاس وارد زبان فارسی شده و به کار رفته است. ظاهراً کهن‌ترین منبعی که واژه «قطاس» در آن به کار رفته، این بیت داستان کک کوهزاد در برزنامه در سده ششم هجری است:

صبارا که تگ بیش از آهو بُود به گردن قطاس از دم او بُود
(برزنامه، ۱۳۸۲: ۲۵۶)

پس از آن در سده نهم هجری، کاربرد این واژه در زبان فارسی افزایش پیدا کرده است. در این سده برخی از این نمونه‌ها که با ابیاتی از کاتبی آغاز می‌شود، عبارت‌اند از:

کاتبی نیشابوری (سده نهم هجری):

هرجا که کرده تکیه‌گه زلفت ز باد صبحگه

همچون قطاس خنگ شه مشک مطراً ریخته

(کاتبی، ۸۵۹، گک ۳۱، پ)

گاهی قطاس وار به گردن فتاده است

گه در قفاست مانده چو قشقون خراب و زار
(همان، گک ۱۰۳، پ)

شرف‌الدین علی یزدی (سده نهم هجری):

«زمان زمان طبل باز فرو کوفته شبرنگِ رعد شیهه برق آهنگ را با قطاس هیبت و
بأس به هر جانب می‌تاخت و از جرّ کمان و صفیر تیر، صدای فنا در گوش جان
مخالقان می‌انداخت» (شرف‌الدین یزدی، ۱۳۸۷: ۱/۶۵۹).

روملو (سده دهم هجری) در معنی گاو قطاس:

«آنجا شتران بیابانی بسیار بودند و گاو قطاس و آنجا گاو قطاس بسیار بودند»
(روملو، ۱۳۸۴: ۱/۲۶۷).

«داجیان و ایلچیان... دوازدهم شعبان به موضعی رسیدند که آنجا شتران بیابانی
بسیار بود و گاو قطاس و آنجا گاو قطاس بسیار بزرگ می‌شوند» (همان).
از برخی شواهد نیز چنین استنباط می‌شود که قطاس متصل به شیئی دیگر (احتمالاً
فلزی درخشان) بوده است:

عبدی‌بیک شیرازی (سده دهم هجری):

هر قطاسی چو آفتاب از دور
هر طرف چرخ زن دو صد توسن
همه با زین و با قطاس و یراق
روی دشت از قطاس‌ها پرنور
سیم‌سیما قطاس در گردن
مثل ایشان نه در حجاز و عراق
(عبدی‌بیک، ۱۳۵۸: ۸۷)

عرفی شیرازی (سده دهم هجری):

جاه تو را سپهر سمندی بود که هست
از آفتاب شعشه در گردنش قطاس
(عرفی، ۱۳۷۸: ۱۷۲/۲)

میرزا محمدحیدر دوغلات (سده دهم هجری):

«چنپه که عبارت از صحرانشین باشد... متاع خطای نمک و تنه کار و ماه فرپین و قُطاس و طلی و شال که متاع تبت است، می آرند و با هندوستان و کوه هندوستان سودا می کنند» (دوغلالت، ۱۳۸۳: ۶۰۵).

میرزا محمد کاظم مروی (سده دوازدهم هجری):

«محمود افغان بعد از وقوع این فتح نمایان، اموال و اسباب خزاین خسرو میرزا را که عقل در تدارک آن غافل بود و جمیع اسباب آن از میخ طویله اسبان و چادر و سایه بان های اطلس زنگار و سطل طلا و بحر (؟) قطاس و گوی های مرصع در دُم اسبان قرار داده بود، با تمامی اثاثه و کوبه سپهسالاری تصرف نموده، با کمال مسرت و شادکامی داخل قندهار گردید و قدری از آن اموال را بر غازیان افغان تقسیم نمودند» (مروی، ۱۳۶۹: ۲۰/۱).

ابراهیم امینی هروی (سده دهم هجری) آن را به صورت «گاو قطاس دم» به کار برده است:

«سلطان اویس میرزا... با خود تحف شاهانه به آستانه سپهر آشیانه آورد، از جمله چند سر گاو قطاس دم که قبل از آن در هرات آن جنس را کس ندیده بود و به شرف مجالست مجلس خاص اختصاص یافت» (امینی هروی، ۱۳۸۳: ۳۵۷).

در بعضی منابع، آن را قاطوس و قیطوس نیز خوانده اند؛ ولی چنان که دهخدا به استناد سخن دزی می آورد، این کلمات مأخوذ از یونانی «کتوس» به معنی بال یا وال (ماهی بزرگ) است (رک: لغت نامه دهخدا، ذیل گاو بحری و بحری قطاس؛ دزی، ۴۳۳/۲).

«کتوس» [به یونانی: Κητος] در اصل نام هیولایی دریایی است (رک: لغت نامه دهخدا، ذیل قاطوس و اسقولو).

کرنک

یکی از معانی واژه «کرنک» در ابیات کاتبی، میدان و جولانگاه (فرهنگ جهانگیری) و جای صف کشیدن سپاه (برهان و ناظم الاطبا) آمده است که تاکنون در

متون و منابع، شاهد دیگری با این معنا دیده نشده و قدیم‌ترین شواهد آن، در دو بیت از کاتبی نیشابوری است:

شاهیت تا ضامن رزق و حیات ما نگشت

خیل هستی را عدم نگذاشت بیرون از کرنک

(کاتبی، ۸۵۹، نسخه ۳۸۶۳، گک ۳۴، ر)

هم مهچۀ لوای تو را آسمان غلاف هم لشکر علو تو را لامکان کرنک

(همان، گک ۴۰، پ)

واژه کرنک به معنی اسب سرخ‌رنگ هم آمده است که دو شاهد برای آن در

لغت‌نامه ذکر شده که بیت کاتبی نمونه قدیم‌تر آن است:

فارس هنر کند نه فرس در دم نبرد مرکب اگر سیاه کندش اگر کرنک

(همان، گک ۴۰، ر)

تبارک‌الله از آن آسمان شتاب کرنک که نعل آینه‌رنگش ندیده زنگ درنگ

(عرفی شیرازی؛ به نقل از لغت‌نامه دهخدا)

این واژه در معنی نام رودخانه‌ای نیز در شعر کاتبی آمده است: رودخانه کردند که

از زردکوه صفاهان آید. این رود نزدیک زاینده‌رود است (جغرافیای سیاسی کیهان،

۸۹؛ به نقل از لغت‌نامه دهخدا) که ظاهراً مخفف کوه‌رنگ است و تنها نمونه

ذکرشده از کاتبی است که از فرهنگ جهانگیری نقل شده است:

در آن زمان که ز موج محیط تیغ دو خیل

صدای سیل دهد خون ز شاه‌جوی کرنک

(کاتبی، کتابت ۸۵۹، گک ۹۷، ر)

مداد مبرق

اصطلاح ترکیبی «مداد مبرق» و لغت «مبرق» تاکنون در لغت‌نامه‌های مورد مراجعه

دیده نشده است. خود لغت «مبرق» که اسم مفعول است از مصدر تبریق، در زبان عربی

پر کاربرد بوده است (رک: ابن منظور، ذیل برق). چنان که از ترکیب برمی آید، «مداد مبرق» مرکب برآق و درخشان (در مقابل مرکب مات) بوده است و از آن برای جلای بیشتر خط استفاده می شده است. شاید برای برق انداختن و جلوه کاغذ یا نگاره‌ها نیز از آن بهره می گرفتند. شاهد موجود در دیوان کاتبی این است:

سحاب لطف بیاران که نامه سیهم شد ز برق سینه برآق چون مداد مبرق
(همان، گک ۵، پ)

موتاب

موتاب (یا موی تاب یا شعریاف و رسنگر) کسی بوده که با تابیدن مو (طبعاً موی جانور)، رشته موین، نخ، رسن، ریسمان و جامه‌های درشت، خاصه جوال درست می کرده است. سابقه ذکر این شغل در زبان فارسی، به سده پنجم و لغت نامه عربی - فارسی ادیب نطنزی بازمی گردد که در ترجمه لغت «الشعار: موی تاب» (ادیب نطنزی، ۱۳۴۹: ۴۵) آن را ذکر کرده و پس آن در زبان فارسی بسیار آمده است. در دیوان کاتبی، شاهدی از این شغل وجود دارد که در آن مشخص شده موتابان از موی اسب نیز استفاده می کرده‌اند.

کاتبی در شکایت از اسب خود می گوید:

موتاب ایستاده که مویش به من فروش کیمخت گر دوان که سرینش به من سپار
(همان، گک ۱۰۳، ر)

نتیجه گیری

شمس‌الدین محمد بن عبدالله کاتبی نیشابوری ثریشی، شاعر و خوش‌نویس عهد تیموری، در نیمه دوم سده هشتم و نیمه نخست سده نهم هجری می‌زیست. او از شاعران دشوارگو و معماساز است که در عصر تیموریان شعرش اقبالی داشت، با این حال، در ادوار بعد، ستاره اقبالش افول کرد و کمتر در کانون توجه بود. بخش عمده آثار او هنوز به چاپ نرسیده است. شعر او دربردارنده نکته‌ها و اطلاعات گران‌قدری از روزگار وی و آثارش مشحون از نکته‌های زبانی و لغوی است. شواهدی که از آثار

او در این مقاله، نمونه‌وار و مستند به شواهدی از دیگر گویندگان و نویسندگان آمده است، نشان می‌دهد بررسی کامل کلیات آثار وی، مدخل‌های تازه‌ای به فرهنگ‌های فارسی خواهد افزود و در تمیم و تکمیل بسیاری از مدخل‌ها سودمند خواهد بود.

سپاسگزاری: بخشی از شواهد این مقاله از پیکره فرهنگ جامع زبان فارسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی، به سرپرستی علی‌اشرف صادقی به دست آمده است. نویسندگان بدین وسیله قدردانی و سپاسگزاری خود را اعلام می‌دارند.

منابع

- ابن بلخی (۱۳۷۴)، **فارس نامه ابن بلخی**، تصحیح منصور رستگار فسایی، شیراز: بنیاد فارس‌شناسی.
- ابن منظور (۱۴۱۶ق)، **لسان العرب**، تصحیح امین محمد عبدالوهاب و محمد الصادق العبیدی، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- اثیر اومانی، عبدالله (۱۳۹۱)، **دیوان**، امید سروری و عباس بگ‌جانی، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- اثیرالدین اخسیکتی (۱۳۳۷)، **دیوان**، تصحیح رکن‌الدین همایون فرخ، تهران: کتاب‌فروشی رودکی.
- ادیب‌الممالک فراهانی، محمدصادق (۱۳۸۴)، **دیوان**، تصحیح سید علی موسوی گرمارودی، تهران: قدیانی.
- ادیب نظنزی، بدیع‌الزمان (۱۳۴۹)، **المرفاه**، تصحیح سید جعفر سجادی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- اسدی طوسی، ابومنصور علی (۱۳۶۵)، **لغت فرس**، تصحیح فتح‌الله مجتبابی و علی‌اشرف صادقی، تهران: خوارزمی.
- افشار، ایرج (۱۳۸۱)، **از گنج‌خانه متون: خط، قلم، کاغذ، نسخه**، نامه بهارستان، شماره ۵.
- امیر علی شیر نوایی (۱۳۶۳)، **مجالس التّفایس**، تصحیح علی‌اصغر حکمت، تهران: نشر ایران.
- امین احمد رازی (۱۳۴۰)، **هفت اقلیم**، ج ۲، تصحیح جواد فاضل، تهران: ادبیه.

- امینی هروی، میرصدرالدین ابراهیم (۱۳۸۳)، **فتوحات شاهی**، تصحیح محمدرضا نصیری، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- انوری ایبوردی، اوحدالدین (۱۳۴۰)، **دیوان**، تصحیح محمدتقی مدرس رضوی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- انوری، حسن و همکاران (۱۳۸۱)، **فرهنگ بزرگ سخن**، تهران: سخن.
- اینجوی شیرازی، میرجمال‌الدین (۱۳۵۱)، **فرهنگ جهانگیری**، تصحیح رحیم عفیفی، مشهد: دانشگاه فردوسی.
- بدر شروانی (۱۹۸۵م)، **دیوان**، ابوالفضل هاشم اوغلی رحیمف، مسکو: اداره انتشارات دانش، شعبه ادبیات خاورمیانه.
- **برزنامه و داستان کک کوهزاد** (۱۳۸۲)، به اهتمام محمد دبیرسیاقی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- تأثیر تبریزی، محسن (۱۳۷۳)، **دیوان**، تصحیح امین پاشا اجلالی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- جامی، نورالدین عبدالرحمان (۱۳۷۸)، **دیوان جامی**، تصحیح اعلاخان افصح‌زاد، تهران: میراث مکتوب.
- _____ (۱۳۹۱)، **هفت اورنگ**، تصحیح جابلقا دادعلیشاه و همکاران، تهران: میراث مکتوب.
- جهانگیر گورکانی، محمد (۱۳۵۶)، **جهانگیرنامه منشور**، به کوشش محمد هاشم، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ.
- حافظ ابرو، شهاب‌الدین (۱۳۸۰)، **زبده التواریخ**، سید کمال حاج‌سیدجواد، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- **حدود العالم من المشرق الی المغرب** (۱۳۴۰)، تصحیح منوچهر ستوده، تهران: دانشگاه تهران.
- حسنی حسینی، علی‌اکبر (بی‌تا)، **شرح النصاب الصبیان الموسوم بدره الثمینه**.
- خاقانی، افضل‌الدین بدیل بن علی (۱۳۶۸)، **دیوان**، تصحیح ضیاء‌الدین سجادی، تهران: زوار.
- خواجه کرمانی، ابو عطا کمال‌الدین محمود (۱۳۳۶)، **دیوان**، تصحیح احمد سهیلی خوانساری، تهران: کتاب‌فروشی محمودی و بارانی.
- خوبی، زین‌العابدین بن فتح‌علی (۱۳۷۲)، **احیاء الخط (در کتاب آرایی در تمدن اسلامی)**، نجیب مایل هروی، مشهد: آستان قدس رضوی.

- دوغلات، محمدحیدر (۱۳۸۳)، **تاریخ رشیدی**، تصحیح عباس قلی غفاری فرد، تهران: میراث مکتوب.
- دولتشاه سمرقندی (۱۳۸۲)، **تذکره الشعراء**، تصحیح ادوارد براون، تهران: اساطیر.
- دهار، قاضی خان بدر محمد (۱۳۵۰)، **دستور الاخوان**، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷)، **لغت نامه**، تهران: مؤسسه لغت نامه دهخدا.
- رامپوری، غیاث الدین محمد (۱۳۷۵)، **غیاث اللغات**، تهران: امیر کبیر.
- روملو، حسن بیگ (۱۳۸۴)، **احسن التواریخ**، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: اساطیر.
- ریچی، ماتیو (۱۳۸۷)، **چین نامه**، ترجمه محمد زمان، تهران: میراث مکتوب.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۵)، **از گذشته ادبی ایران**، ج ۳، تهران: سخن.
- زلالی خوانساری (۱۳۸۴)، **کلیات زلالی خوانساری**، تصحیح سعید شفیعیون، تهران: کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- زمخشری، جارالله (۱۳۸۶)، **مقدمه الادب**، تصحیح ای جی و تزشتاین، تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران.
- سام میرزای صفوی (۱۳۸۹)، **تحفه سامی**، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- سامی، شمس الدین بن خالد (۱۳۳۳)، **قاموس الاعلام**، استانبول.
- سعدی، مصلح الدین (۱۳۶۹)، **گلستان**، تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: خوارزمی.
- سیف فرغانی (۱۳۶۴)، **دیوان**، تصحیح ذبیح الله صفا، ج ۲، تهران: فردوس.
- سوزنی سمرقندی (۱۳۳۸)، **دیوان حکیم سوزنی سمرقندی**، تصحیح ناصرالدین شاه حسینی، تهران: امیر کبیر.
- شبلی نعمانی (۱۳۹۵)، **شعر العجم**، ترجمه محمدتقی فخر داعی گیلانی، تهران: دنیای کتاب.
- شرف الدین یزدی (۱۳۸۷)، **ظفر نامه**، تصحیح سعید میرمحمدصادق و عبدالحسین نوایی، تهران: کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- شعوری، حسن (۱۱۵۵ق)، **لسان العجم (فرهنگ شعوری)**، قسطنطنیه.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۷)، **قلندریه در تاریخ**، ج ۳، تهران: سخن.
- صادقی، علی اشرف (۱۳۹۶)، **فرهنگ جامع زبان فارسی**، ج ۲، ج ۱، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- صفا، ذبیح الله (۱۳۸۹)، **تاریخ ادبیات فارسی**، ج ۳، ج ۸، تهران: فردوس.

- طالب آملی (۱۳۴۶)، **کلیات اشعار**، تهران: سنایی.
- طوسی، محمد بن محمود (۱۳۸۲)، **عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات**، به اهتمام منوچهر ستوده، تهران: علمی و فرهنگی.
- عبدالله کیا (۱۳۳۱)، **رسالة فلكیه**، تصحیح والتر هینس، آلمان.
- عرفی شیرازی، جمال‌الدین محمد (۱۳۷۸)، **کلیات**، تصحیح محمد ولی‌الحق انصاری، تهران: دانشگاه تهران.
- فتوحی رودمعجنی، محمود (۱۳۹۷)، **نظم نحوی و نقش آن در ادبیت سخن**، فصلنامه مطالعات زبانی و بلاغی، سال ۹، شماره ۱۸، صص ۲۶۱-۲۸۶.
- فراهی، مسعود بن ابوبکر (۱۳۷۲)، **نصاب الصببان**، حسن انوری، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- فوقی یزدی، احمد (۱۳۴۲)، **دیوان فوقی یزدی**، تصحیح مدرس گیلانی، تهران: مؤسسه مطبوعاتی عطایی.
- کاتبی نیشابوری، محمد (۸۵۹ ق)، **کلیات دیوان کاتبی**، نسخه خطی، شماره ۳۸۶۳ کتابخانه فاتح سلیمانیه استانبول.
- _____ (۸۶۵ ق)، **کلیات دیوان کاتبی**، نسخه خطی، شماره ۵۷۴، کتابخانه لالاسماعیل استانبول.
- _____ (۱۳۸۴)، **مجمع البحرين**، تصحیح بهروز ایمانی، در: گنجینه بهارستان، به کوشش بهروز ایمانی، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- کلیم همدانی، ابوطالب (۱۳۸۷)، **دیوان کلیم همدانی**، تصحیح محمد قهرمان، مشهد: آستان قدس رضوی.
- کیهان، مسعود (۱۳۹۱)، **جغرافیای سیاسی ایلات و طوایف ایران**، نبی‌الله رشنو، تهران: سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.
- لسانی شیرازی، وجیه‌الدین عبدالله (۱۳۹۱)، **شهر آشوب**، شیراز: دانشگاه شیراز.
- مایل هروی، نجیب (۱۳۷۲)، **کتاب آرایبی در تمدن اسلامی**، مشهد: آستان قدس رضوی.
- محشم کاشانی، کمال‌الدین (۱۳۸۰)، **دیوان**، تصحیح عبدالحسین نوایی و مهدی صدری، تهران: میراث مکتوب.
- محمد پادشاه (۱۳۳۵)، **فرهنگ آنندراج**، محمد دبیرسیاقی، تهران: کتابخانه خیام.
- محمدحسین بن خلف تبریزی (۱۳۷۶)، **برهان قاطع**، تصحیح محمد معین، تهران: امیرکبیر.
- مروی، محمد کاظم (۱۳۶۹)، **عالم آرای نادری**، محمدامین ریاحی، تهران: نشر علم.

- منہاج الدین (۱۳۴۲)، **طبقات ناصری**، تصحیح عبدالحی حبیبی، کابل: انجمن تاریخ افغانستان.
- مولوی، جلال الدین محمد بلخی (۱۳۶۳)، **کلیات شمس تبریزی**، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، تهران: امیر کبیر.
- ناصر خسرو (۱۳۵۶)، **سفرنامه**، تصحیح محمد دبیرسیاقی، تهران: زوار.
- نثاری بخاری، حسن بن عبدالوہاب (۱۳۷۷)، **مذکر احباب**، تصحیح نجیب مایل هروی، تهران: نشر مرکز.
- نجیب کاشانی، نورالدین محمد شریف (۱۳۸۲)، **دیوان نجیب کاشانی**، تصحیح اصغر دادبه و مهدی صدری، تهران: میراث مکتوب.
- نخشبی، ضیاء الدین (۱۳۸۸)، **جزئیات و کلیات**، به اهتمام علی محمد مؤذنی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- نظام قاری یزدی، محمود (۱۳۶۲)، **دیوان البسه**، به کوشش میرزا حبیب اصفهانی، استانبول.
- نفیسی، سعید (۱۳۴۴)، **تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی**، تهران: فروغی.
- نویدی شیرازی، عبدی بیگ (۱۳۵۸)، **جنہ الاثمار، زینہ الاوراق، صحیفہ الاخلاص**، مسکو: اداره انتشارات دانش، شعبه ادبیات خاور.
- _____ (۱۹۷۹م)، **جنہ الاثمار**، مسکو: اداره انتشارات دانش، شعبه ادبیات خاور.
- وحشی بافقی، کمال الدین (۱۳۴۷)، **دیوان**، تصحیح حسین نخعی تهران: امیر کبیر.
- هاتفی خرجردی، عبدالله (۱۹۷۷م)، **شیرین و خسرو**، تصحیح سعدالله اسدالله یف، مسکو.
- هدایت، رضاعلی خان (۱۳۸۵)، **ریاض العارفين**، تصحیح ابوالقاسم رادفر و گیتا اشیدری، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- هلالی جغتایی، نورالدین (۱۳۳۷)، **دیوان**، تصحیح سعید نفیسی، تهران: کتابخانه سنایی.
- یارشاطر، احسان (۱۳۸۳)، **شعر فارسی در عهد شاهرخ**، تهران: جامی.